

شهرگرایی و شهرسازی شتابزده "الگوی فاوستی توسعه"

دکتر سید محسن حبیبی* - مهندس مرتضی هادی جابری مقدم**

تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۵/۲۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۴/۲/۲

چکیده:

قریب به یک و نیم قرن از شهرسازی مدرن در گستره گیتی می گذرد و سیر تحولات صورت گرفته و اندیشه ها و نظریات متعدد در این حوزه و سرعت تغییرات، امکان دستیابی به ویژگی ها و اصول ثابت در این دوران را سلب نموده است. بروز نحله های مختلف در این عرصه و شکل گیری پی در پی طرح های اجرایی ناشی از این تفکرات، فرصت داشتن یک جمع بندی مناسب را فراهم نیاورده است. با مراجعه به آراء و نظریات نو آوران آغازین، این امکان فراهم می گردد تا اصول ثابت و معنایی روشن از مفاهیم نو حاصل گردد. در این مقاله با کاوشی جدی در اثر سترگ اندیشمند شهیر آلمانی یوهان ولفگانگ فون گوته یعنی نمایشنامه فاوست، سعی شده تا الگویی در این رابطه معرفی گردد و سپس شواهد موجود بر اساس این الگو دسته بندی شود. الگویی که در این نوشتار از آن تحت عنوان "الگوی فاوستی توسعه" سخن به میان آمده است.

واژه های کلیدی:

مضمون (سوژه)، موضوع (ابژه)، آرمان معنوی نوآوری (مدرنیته)، نوپردازی (مدرنیزاسیون)، تحول درونی و برونی شهر جدید، رؤیابینی و شیفتگی.

E-mail: Smhabibi@ut.ac.ir

* استاد گروه آموزشی شهرسازی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
** کارشناس ارشد شهرسازی، دستیار آموزش گروه شهرسازی دانشگاه تهران.

بیا تا خود را در همه‌همه زمان
در موج‌های آشفته سرنوشت در اندازیم
و سپس بگذار تا درد و کامیابی، موفقیت و ناکامی،
به هر گونه که در توان دارند، پشت سر هم بیایند.
از این پس، مرد باید پیوسته و مدام سرگرم باشد.
"گوته"

مقدمه

شمار زیادی از اجزای پراکنده تجزیه می‌گردد. آموزه نوآرگی اینک به شیوه‌های پراکنده و بی‌شمار درک می‌شود و همین باعث شده که روح اصلی حاکم بر آن، طنین و عمق خویش را در هیاهوی ناشی از تظاهرات گوناگون از دست بدهد. ژرف اندیشان در ابتدا نوآرگی را به مثابه یک کل، در زمانی تجربه کردند که فقط بخش کوچکی از جهان نو شده بود. اکنون که فرآیندهای نو تمام حیات بشری را تحت تأثیر خود قرار داده، رجعت به گذشته و توجه در آراء نخستین نوآوران، می‌تواند راهی مطمئن برای جلورفتن باشد. آنان به طرزی شکفت آور و رمزآلود بهتر از ما توانسته اند نوآرگی را درک کنند. (برمن، ۱۳۷۹، ۴۲) از این رو اگر بتوانیم بینش یا خیال آنان را کسب کنیم و سپس به شهرهای خود بنگریم، خواهیم دید که مسأله‌های شهری بسیار عمق‌تر از آن است که گمان می‌کردیم و می‌کنیم.

در این نوشتار، با بررسی اندیشه‌های یوهان ولفگانگ فون گوته (۱۸۳۲-۱۷۴۹)، خصوصیات را مورد دقت قرار می‌دهیم که اطلاع از آنها خواهد توانست نگرشی اصیل به ما در شهرسازی معاصر عطا کند. گوته توانست با خلق اثر مشهور خود "فاوست" به زیباترین وجه سیر تحول نو شدن را در حیات بشری، بیان نماید. در این اثر، سرنوشت انسان در کشاکش گرایش‌ها و انگیزش‌های تن و جان مطرح می‌شود که بازتابی از مسائل روزگار ما نیز هست. (گوته، ۱۳۷۶، ۵) شخصیت محوری این اثر، "فاوست" نام دارد. در طول قرون اخیر که نوآرگی به تاخت و تاز در تمامی عرصه‌ها پرداخته، چهره فاوست همواره به مثابه یک قهرمان فرهنگی نوگرا، مهم و جذاب بوده است.^۱

نوآرگی (مدرنیته)، عصر حاضر را در گستره گیتی، وحدتی معموار و متناقض بخشیده است، وحدتی مبتنی بر کثرت‌های متقابل، وحدتی که همه چیز را به درون گرداب فروریزی و تجدید ساخت مستمر می‌افکند. نوآرگی (مدرنیته) که برخی آن را تهدیدی علیه تاریخ و سنن خویش یافته‌اند، در طی دوران، طیف متنوعی از سنت‌های خاص خود را بسط داده است. این طیف وسیع از فرایندهای تاریخی و جهانی، خیال‌ها و انگاره‌های بسیاری را در خود پرورش داده که همگی بر آن بوده‌اند تا مردمان را به مضمون‌ها (سوژه‌ها) و حتی موضوعات (ابژه‌های) نو تبدیل کنند و به آنان قدرت تغییر جهان عطا کنند. همان جهانی که پیوسته در کار تغییر آنان است. تمام این خیال‌پردازی‌ها که به صورت کلی نوآوری (مدرنیسم) نام دارد، داعیه‌رهایی از این گرداب و تسلط بر نیروهای پنهانی آن را داشته و دارند.

در شروع تجربه زندگی نو (مدرن)، درک مردم از اجتماع نو، که در متن آن همه می‌توانند شریک بیم و امید یکدیگر باشند، بسیار ناچیز بود، اما در میانه راه که انقلاب‌های شهری صورت گرفت، ناگهان عصری آغاز می‌شود که تمام ابعاد شخصی و اجتماعی زندگی دستخوش تغییرات ناگهانی و سریع می‌گردد و این در حالی است که ساختار شرایط زیست هنوز نو نشده است. از دل این دوگانگی و حس زیستن همزمان در دو جهان متفاوت، انگاره‌های فراوان نوپردازی (مدرنیزاسیون) و نوآوری (مدرنیسم) سر بر می‌آورد و شکوفا می‌شود. امروزه کل عالم با فرهنگ جهانی و رو به رشد نوآوری در تمامی حوزه‌ها مواجه بوده که همچنان بسط می‌یابد و به

گوته و آرمان معنوی نوآرگی

بدانیم، نشانه این است که آن را درست نشناخته‌ایم. آرمان‌های فاوست گوته، فعالیت‌هایی است که سال‌های سال بعد از گوته تحقق یافت. در حقیقت، این ایده‌ها در قالب کلیتی به نام "الگوی فاوستی توسعه" ارایه می‌شود. تمرکز هدفمند بر فاوست گوته و بررسی این شخصیت، ویژگی‌های ثابتی را به دست خواهد داد، ویژگی‌هایی که چه در قالب حکومت شهری، چه در قالب شهرسازی و چه در قالب شهروند ظهور یافته و به شهر معاصر شکل و محتوا بخشیده است. فاوست، مثال بی‌بدیل انسانی

فاوست بدون تردید، نماد خود بزرگ‌انگاری انسان نوگرا است. (بل، ۱۲۸۰، ۱۷۵) فاوست گوته، در خودآگاهی نوگرایی که در حال ظهور است، ابعاد جدیدی را می‌گشاید، و به‌کاو در آنها می‌پردازد. عظمت ناب این اثر نه فقط به لحاظ گستره و جاه‌طلبی آن بلکه به دلیل اصالت بینش یا خیالی است که می‌توان آن را "جزیره‌ای از زندگی نوگرا" نامید (Lukacs, 1968, 157).

این که روایت گوته از فاوست را منحصر به دوران گوته

را با مردی میان سال، پزشکی متخصص، حقوقدان، فیلسوف و دانشمندی مشهور مواجه می سازد که تمام این دستاوردها یکباره برایش پوچ و بی معنا به نظر می رسد. او بی وقفه با خود حرف می زند و در مورد آنچه کسب کرده، بسیار نومیدانه سخن می گوید. این حال او، ما را به یاد انبوه مردمان نوگرایی می اندازد که پیش چشم ما در کوچه ها و خیابان های شهر با خود سخن می گویند. فاوست در نجوای خود، طالب پیوندی زنده تر و عمیق تر با طبیعت و جهان پیرامون است. فاوست نخستین صفحه انجیل را می گشاید و در کنار "در آغاز کلمه بود"، عبارت "در آغاز عمل بود" را می نویسد، احساس وجد و نشاط می کند و می گوید که آماده است تا زندگی خود را وقف اعمال دنیوی خلاق سازد. او در همین حال می گوید: (برمن، ۱۳۷۹، ۵۰)

ای طبیعت نامتناهی، چگونه به چنگت آورم؟ ...
رشد قوای خویش را احساس می کنم و می بینم ...
دل آن دارم که خود را به آغوش جهان افکنم
و تمامی رنج ها و شادی های زمینی را به جان بخرم،
با بادها گلاویز و با طوفان زیر و رو شوم
و بی هیچ ترسی در کام دریای خروشان فرو روم

رویبینی برای کسی که در جامعه ای ایستا مدافع و حامل فرهنگی پویاست، او را گرفتار کشمکش حیات درونی و بیرونی کرده و می کند.

تحقق نیافتن رویاها در جهان پیرامون باعث بروز گسست منفعلانه می شود. این گسست، در میان قهرمانان مدرن کشورهای توسعه نیافته شدت بروز بیشتری دارد. طیفی که مدعی روشنفکری در جوامع در حال توسعه و عقب افتاده بود، این گسست فاستی را که در پایان شب نخست بر او مستولی می شود، تجربه کرده اند. هنگامی که در رابطه با مشکلات و مسایل شهری، آنچه را در آموخته های مدرسه ای خود و رویاهای بلندپروازانه و آرمان گرایانه در میدان عمل و اجرا ناکارآمد یا همراه با مسیری پر از موانع گوناگون می بینند، انفعال در آن ها رخ می دهد. این وضعیت عامل ایجاد تنش های درونی در آن ها گشته که غالباً الهام بخش رویاها و اعمال و خلاقیت های غیرمنتظره بوده است.

این تصویر از رویابینی، خلق آینده ای موهوم در ذهن آدمی است، اما همراهی با رویاها در این مرحله متوقف نمی ماند، "گذشته زیبای از دست رفته"، موضوع رویا می شود. امواج عواطف از دست رفته، آرزوها را در ذهن جاری می سازد و از این طریق، خود را به منابعی از انرژی متصل می کند که می توانند آن را احیاء کنند. آنچه که پس از گذشت یک دوره پرتلاطم از نوپردازی در سراسر عالم به وقوع پیوست، موجب توجه به گذشته و کشف مجدد آن به منظور آزادسازی انرژی های فراوان انسانی شد تا با آنها بخش وسیعی از قدرت و

است که در مرکز عالم قرار می گیرد و اصل سوپژکتیویته^۲ را بنا می نهد، آنجا که می گوید: (برمن، ۱۳۷۹، ۴۸-۴۷)
"... ذهنم،

زین پس بر هیچ دری بسته نخواهد بود.
و هر آنچه نصیب همه ابنای بشر است، در ژرفای درونم از آن من خواهد بود.

روحم، در برگرفته اوج و حسیض،
و برکت و لعنت شان بر سینه ام لبریز است.
باشد که بی هیچ قید و بند، در سرد و گرمشان پخته شوم."

آنچه فاوست برای خود می خواهد، همه آن چیزی است که در قالب سوژه شدن انسان میسر می گردد، فرآیند پویایی که همه وجوه زندگی و لذت و رنج را در بر می گیرد. حتی نابودی و تخریب نیز بخشی جدا ناشدنی از این مسیر رشد و تحول خواهد بود. این تحول اساسی را در الگوی فاستی گوته به خوبی می توان شناخت، و این لازمه ورودی آگاهانه به دنیای نواری است که همواره از جانب کشورهای پیشرفته و در حال توسعه و عقب مانده مغفول مانده است (برمن، ۱۳۷۹، ۱۰۸)، اگرچه همه آنها پیوسته الگوی فاستی را اجرا کرده اند. الگویی که در آن، وحدت میان مفیستوفلس - نماد شیطان - و فاوست - نماد قهرمان زندگی نو - رخ داده است. وحدتی نمادین که گاهی اولی در مقام صیاد و غارتگری است که انجام جنبه های کثیف کار به عهده اوست و دومی در مقام مدیر برنامه ریزی که باید کل کار را هدایت کند و گاهی برعکس. گویی هویتی واحد در قالب دو چهره رخ می نماید. این الگو در تاریخ اندیشه نو نشان دهنده دو وجه توسعه و رشد بوده است:

۱- آرمان فرهنگی نواری در قالب رشد و تحول نفس در سوژه و نقش مؤثر آن در تحولات اجتماعی ۲- رشد و توسعه اقتصادی. تغییر و تحولی که سوژه مدرن، یگانه راه دگرگون ساختن خویش را ایجاد دگرگونی عمیق در کار جهان پیرامون خود یافته است.

سیر شکل گیری الگوی فاستی

این تحول یکباره صورت نمی گیرد و طی مراتبی رخ می دهد. به اعتبار نظر برخی از اندیشمندی که از این دریچه، فاوست گوته را ارزیابی کرده اند، این تحول طی سه مرحله صورت می پذیرد.^۳

مرحله یکم - رویابینی

گویا تعبیر گوته از رویابینی، همان تنزل مرتبت اندیشه انسان از ساحت حقیقت به وادی واقعیت است و توجه به سایه های روی دیوار غار و مثل معروف^۴ در همین نقطه آغازین که در معنا تکیه گاهی برای مراحل بعدی است، پایه های نواری بر تخیل نهاده می شود، تخیلی که می تواند موجد حیات نواری باشد و این گونه نیز بوده است. معرفی فاوست در ابتدای داستان، ما

جریان هاست که فی الجمله بازتابی از تصاویر کمال گرایی در سکونتگاه های انسانی به شمار می روند. "تصاویر محیط های آرمانی که در پاسخ به شرایط حاکم بر شهرسازی پدید آمده اند و در قالب خیال های آرمان شهرگرایانه درباره شهرها و جوامع خوب و مطلوب به صورت نظریه ارایه شده اند. (مدنی پور، ۱۳۷۹، ۲۷۱)

مرحله دوم - عاشقی و شیفتگی

در مسیر حکایت گوته، حقیقتاً با تغییرات رو به بهبود این انسان و شرایط زیست او مواجه می شویم. او مردی جذاب و با نشاط می شود، لباس های شیک و خوش دوخت می پوشد، معجون ها و داروهای مصنوع مفیستوفلس و یارانش او را در چشم خود و دیگران سی سال جوان تر می نماید و بهره مندی او از پول و قابلیت تحرک دلخواه، همه و همه توانسته بخشی از رویاهای او را به واقعیت تبدیل کند، یعنی ترک زندگی قبلی، و نخستین کاری که به گفته خودش سال های سال آرزوی آن را داشته است. این اتفاقی است که حتی در شهر مدرن هم رخ می دهد. یک نگاه اجمالی و گذرا به شهر مدرن، در مقایسه با شهر پیش از عهد مدرن، این تفاوت های فاحش را آشکار می سازد: بهداشت مناسب، شبکه حمل و نقل بهتر و سریع تر، اوضاع زندگی مناسب تر و ...

نقش نظام سرمایه داری در امکان بخشیدن به این تغییر در ظاهر شهرنشینان و شهر مدرن و تبدیل آنها به مظاهری دلپذیر و از آن بالاتر، دوست داشتنی و قابل عشق ورزیدن به طور تلویحی در بیان گوته آمده است. تحقق تغییر چهره و تبدیل آن به ظاهری جدید و مطلوب و متفاوت نسبت به گذشته فقط از راه صرف هزینه از سوی نظام سرمایه داری میسر می گردد. صرف این هزینه، با کسب سود چند برابر که در ادامه ماجرا از شهرنشین و شهرطلب می شود، جبران می گردد.

از همه ویژگی ها مهم تر، هدیه اصلی مفیستوفلس از منظر گوته که عمیق ترین و پایدارترین و غیرتصنعی ترین ویژگی های او نیز به شمار می رود، این است که می آموزد "به خود اعتماد داشته باشد". در نتیجه این اعتماد به نفس است که وجود او سرشار از جذابیت و اطمینانی همراه با انرژی می شود و در اینجا است که درمی یابد که به سایر مردمان علاقمند شده و نسبت به احساسات و نیازهای آنها حساس است. این رشد انسانی واقعی و شایسته تحسین است که وجود او را فرا می گیرد.^۵

اما این عشق به دیگر انسان ها از سوی قهرمان ماجرا در نقش عامل تحول و مسبب تغییر در شرایط معشوق، تنها به خود او معطوف نمی گردد. اثری بسیار مهم تر و فراتر از این مد نظر است. در طی شکوفا شدن این ماجرا معشوقه (گرچن) هم یاد می گیرد که چگونه هم خواستنی باشد و هم دوست داشتنی، و حس عشق ورزی و شهرت هم زمان در او بیدار می شود. در عین حال او ناچار می شود که با عجله بسیار درک جدیدی از خود بدست آورد و در طی این کشمکش است که حتی برخلاف

ابتکار لازم برای تحقق برنامه بازسازی اجتماعی تولید شود. این حالت، در صحنه نواختن صدای ناقوس ها بر فاوست می گذرد و او را به یاد دوران کودکی اش می اندازد. (گوته، ۱۳۷۶، ۲۸) این همان طرح احساسی، رهایی روحی و روانی در فرآیند تاریخی نوپردازی است که در حوزه شهرسازی نوگرا، سال های سال پس از نوشته گوته در ابتدا با نگاهی هجران زده به گذشته و سپس با نگاهی حیات بخش برای بافت های کهن به وقوع پیوست. رویابینی فاوست تا آنجا پیش می رود که او با القائات مفیستوفلس می خواهد جایگاه خدایی را اشغال کند و از او قدرتی را می خواهد که بتواند به تقلید از خدا بپردازد، اما معمای تناقض ذاتی نووارگی به بهترین نحو در همین جا ظاهر می شود. قهرمان نمادین نووارگی فقط در صورتی قادر خواهد بود چیزی را در این جهان بیافریند که از طریق این قدرت کسب شده که مخرب است، عمل کند. او، قادر به خلق چیزی نخواهد بود مگر آن که مهبای رها ساختن همه چیز و پذیرش این واقعیت باشد که هر آنچه تاکنون ایجاد کرده و در واقع همه آنچه احتمالاً در آینده خلق خواهد کرد، باید نابود گردد تا راه برای خلاقیت بیشتر او باز شود.

این همان تضادی است که در بطن نووارگی به منظور ادامه حرکت و زندگی قرار دارد و اجزای جامعه نوگرا را در بر می گیرد و بنای توقف نیز ندارد، چون به قول گوته، توقف و ایستادن یعنی برده شدن، و فعالیت بی وقفه و حرکت مدام یعنی بهترین معیار و محک مرد نو.

خلاصه آن که قدم نخست در تحول نفس از منظر گوته، رویابینی و پرواز در سرزمینی وهم آلود است، تا آنجا که انسان جایگزین خدا می شود و دست در کار خلقت می زند. این نهایت مرحله اول، همان چیزی است که اندیشه معماران و شهرسازان عهد جدید را آکنده است. در عین حال، زمینه ساز و شرط لازم برای رسیدن به مراحل بعد و اتفاقات اصلی پس از آن است که در قالب نوپردازی شهری و منطقه ای ظهور یافته است. در واقع پیش شهرسازان در مواجهه با شهر هم عصر خود، عیناً با تبعیت از این مرحله تحول به تدوین و ارایه آرمان شهرهای رویایی خود در قالب و عناوین گوناگون پرداختند، شهرهایی به ظاهر کمال گرا و آرمانی که همه چیز در آن ها حساب شده و مطلوب بود. این به اندیشمندان اختصاص نداشت، انسان های عادی نیز در مواجهه با شهر موجود و در همراهی با اندیشه نو رویابین می شدند و در تنگناهای اقتصادی و اجتماعی و کالبد نامناسب شهرهای هم عصر خود، تضاد بین رویاهای خود و شرایط موجود را با انقلاب ها و اعتراضات و شورش های گوناگون شهری به نمایش می گذاشتند.

اما آنچه در تمام جریان ها مشترک است، پاسخ دادن آنها به چالش شهرهاست، این انباشت های روز به روز فزاینده تر از انسان ها و اشیاء. دیگر وجه مشترک که ارتباطی تنگاتنگ با مرحله نخست دارد، ریشه های رویایی و آرمان شهری برای این

معنایی خود نمی توانست پاسخگوی رویاها و خواست های مدرن شهرسازان و شهرنشینان و نوپردازی پی در پی باشد، مورد بی مهری و غفلت قرار گرفت. شهرنشینان نوگرا، از این بخش شهر مهاجرت کردند و شهر کهن، ننگ بدنامی را هم به خود دید، نام هایشی از قبیل بخش مسأله دار، بخش مفسده‌انگیز، محل تجمع عناصر ناباب اجتماعی و

مرحله سوم - رشد و توسعه

دو مرحله قبلی، چنان از منظر گوتة پراهمیت و اساسی تلقی شده است که بخش اصلی (پنج هزار سطر نخست نوشته گوتة) را به خود اختصاص می دهد. تحول در نفس، در قالب دو مرحله قبلی شکل می گیرد و در مرحله سوم که در عین حال پایان ماجرا نیز هست، از درون به بیرون منتقل می شود و به ظهور می رسد. سالیان سال و حتی هم اکنون نیز تجلیات بیرونی این سه مرحله مورد نظر موافقین و مخالفین نووارگی قرار گرفته و این امر خصوصاً در حوزه شهرسازی که کالبد شهر در دسترس ترین موضوع برای سنجش و نقد و ارایه طریق است، خود را نشان داده است. توفیق نیافتن در این مراحل نیز نتیجه غفلت از محتوا و ماهیت دو مرحله قبلی بوده و هست.

در این مرحله پایانی، فاوست انگیزه ها و کشش های شخصی اش را با نیروهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گره می زند و عملاً به تخریب و سازندگی می پردازد. او در مرحله قبلی تحول نتوانسته نفس خود را سیراب سازد. آغاز مرحله سوم این تحول، در بن بست که ناشی از عطش سیری ناپذیر نفس او در پایان مرحله قبلی است، در تنهایی کسالت آور بر بالای بلندی کوهی شکل می گیرد. مکانی که بتواند چشم انداز آینده را ترسیم نماید. در این مرحله، او افق های زندگی و وجودش را از حیات شخصی به جامعه و عرصه کار و فعالیت و مدیریت و سازماندهی گسترش می دهد. تمام قوای خویش را به کار می گیرد تا علاوه بر زندگی خود، زندگی دیگر مردمان را، چه آنها بخواهند و چه نخواهند، دگرگون سازد و در این راه به مقابله همه جانبه با جامعه و طبیعت برمی خیزد و می خواهد هر دو را در هم بشکند و جامعه ای نو بنیان گذارد.

فاوست از این که طبیعت با قدرت افسانه ای خود همواره انسان ها را در چنگال قهر و احتیاج نگاه داشته، آشفته است و قدرت عناصر بنیادین طبیعت، روح او را بسیار ناشاد می کند و قصد دارد آن‌ها را منقاد سازد.

صحنه داستان به یکباره، همان صحنه ای می گردد که سال‌های سال بر فضای شهرها و شهرسازی معاصر در کلیه ممالک استیلا داشته است، محوطه عملیات های وسیع ساخت و ساز منطقه ای و شهری: بنادر و کانال های ساخت دست انسان که حمل و نقل کشتی های بزرگ پر از کالا و مسافر را ممکن می سازد، سدهای بزرگ برای آبیاری در مقیاس وسیع، مراتع و جنگل های سبز، مزارع و باغات، کشاورزی در مقیاس کلان و صنعتی و با کارایی بالا، استفاده از نیروی آب در

نظر و خواست فاوست، سعی و اهتمام کامل در نابودی خویش دارد. و همین گونه می شود: یعنی کسی که در ابتدا به نظر فاوست کاملاً مطیع و در اختیار قلمداد می شد، موجودی عاصی و خودمختار و غیرقابل کنترل می گردد.

گوتة به زیبایی هر چه تمام تر تحولاتی را که بعدها در شهرهای سراسر دنیای مدرن به وقوع پیوست، پیش بینی کرده است. این تحول به ویژه در ممالک توسعه نیافته بروز و ظهور بیشتری داشته و دارد.

جهان های کوچک، منزوی و بسته، یا همان جوامع سنتی، به دلیل تماس با پیرامون یا خواست جاه طلبانه و مقتدرانه دچار تغییر و تحول می شوند، ولی این تغییرات در حد نوپردازی باقی نمی ماند. ویژگی ذاتی فرآیند نوپردازی شهری و منطقه ای این است که همراه با خود نووارگی را سوغات می آورد. نووارگی با امثال گرچن سروکار دارد. گرچن، نماد هزاران هزار انسان شهری است که برنامه های فاوست گونه برنامه ریزان و حاکمان، در جهت علاقمندی و عشق بی پایان به آنها طرح ریزی و اجرا شده است، لیکن اینان به مرور خود فاوست های کوچکی می گردند که دیگر لزوماً تحت برنامه و نظم مورد نظر فاوست نخواهند بود. زیرا برای آنان نیز زین پس هیچ دری بسته نخواهد بود.

سیر این دگرگونی چنین تداعی می کند که در عین حال این جوامع سنتی چاره ای جز تن دادن به این ماجرا ندارند، چون شهر بسته روایت گوتة که نمی خواهد یا نتوانسته همراه با فرزندان که بازچه فاوست و و مفیستوفلس شده اند، توسعه و تحول پیدا کند، در پایان به شهر اشباح بدل می گردد.

به نظر می رسد تصویر گوتة، چه در جوامع پیشرفته و چه در جوامع توسعه نیافته، واقعی است (برمن، ۱۳۷۹، ۷۳).

روایت های خیالی و آرمانی ساخته شده از زندگی در شهرهای بزرگ، بسیاری از جوانان روستایی و ساکن در شهرهای کوچک را به مهاجرت از موطن اصلی خویش مجبور ساخته و این شهرها و روستاها کم و بیش به سرزمین اشباح بدل شده اند.

اما با نگاهی موشکافانه می توان حکایت عملکرد شهرسازان در رابطه با شهر کهن و بافت های قدیمی را در مرحله دوم این تحول دریافت، شهرکهن، در عین حال که نمایش دهنده تمامی خصوصیات و آداب و خاطرات دوست داشتنی گذشته و حال و حتی فرهنگ یک ملت به مثابه نقطه اتکای ملی محسوب می شد، در یک لحظه تاریخی دیگر توان پاسخگویی به نیازهای شهرنشینان نوگرا و خواست های بلندپروازانه شهرسازان و مدیران شهر را نداشت. در عین حالی که شهر نوگرا از دل شهر کهن و با گسترش آن ایجاد شد، بافت کهن به بافت های مسأله‌دار و مسأله ساز شهری تبدیل گشت و همچون گرچن مورد هتک حرمت و آزار قرار گرفت. این پس از اولین جسارت به صورت و سیرت شهر سنتی بود. اولین بار با خیابان کشی ها و تخریب های پایایی به بهانه نو شدن و ترقی، شهر سنتی، حالت بکر خود را از دست داد و زمانی دیگر که به خاطر ساختار

نفس رخ میدهد و در آن زنان و مردان میتوانند به نوعی جدید از بالندگی دست یافته و فاوست را خوشنود سازند.

به این ترتیب، تحول نفسی که شخصیت فاوست را رقم می‌زند، جهانی می‌گردد. این اتفاق که نتیجه نوآوری است، ویژه، یک فرد یا افراد خاصی نیست. خواسته یا ناخواسته، تمام افرادی که در معرض این تحول قرار می‌گیرند یا از نتایج آن بهره مند می‌شوند یا به تدریج دچار این تحول می‌گردند و به تعبیری ساده‌تر، هر انسانی، یک فاوست بالقوه است که بسته به میزان اعتماد به خود و امکانات می‌تواند استعدادهای خود را به فعلیت برساند.

از این رو، نوپردازی در جهان پیرامون، نوعی دستاورد نوآوری که امری معنوی است، به شمار می‌آید و توسعه‌گر، انسان آرمانی این طرز تفکر و قهرمان جدید به شمار می‌رود. این قهرمان جدید است که فعالیت و کوشش او در یک انقطاع محض از گذشته و سنت شکل می‌گیرد. نماد این انقطاع، صحنه‌ای است که فاوست را در قطرات بارانی شستشو داده‌اند تا حیاتی نو یابد و در پی چیزهایی تازه، روزی دیگر را آغاز کند. او هر آنچه که یادآور گذشته باشد را حامل تراژدی و یادآور سختی و رنج می‌داند و ملال آفرین. بدین رو تحمل نمازخانه کوچکی که گاهگاه صدای ناقوس آن به گوش می‌رسد و کلبه‌ای را که یک زوج پیر در آن سکنی دارند و به نحوی نمادین یادآور سنت و محل استراحت مسافری خسته دریاها است، ندارد. او برای رفع نمادین تراژیک از زندگی نو، تراژدی خاتمه حیات خود را شکل می‌دهد. تلاش او برای بیرون راندن این زوج و گسترش ساخت و ساز در عرصه آنها، منجر به بروز سبکی از جنایت جدید می‌گردد که فاوست نیز از ارتکاب آن احساس شرمساری دارد، ولی پس از آن، با هدایت مفیستوفلس به این معنا دست می‌یابد که این تازگی ندارد و چاره‌ای جز این نبوده است. مسأله مهمی که در طول دوران رشد و توسعه در کلیه کشورها به حذف و نابودی بخش‌های مختلفی از گروه‌های اجتماعی، مشاغل، آداب و سنت‌ها منتهی شده است و به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر تلقی گردیده است. زوج پیر در آتش عوامل فاوست می‌سوزند و در همین جاست که فاوست دیگر قدرت دیدن ندارد و صدای حفر گودالی را می‌شنود که در ادامه ماجرا متوجه می‌شود که این حفره همان گور فاوست خواهد بود.

گفته، با درایتی خاص، اصلی‌ترین مانع بر سر راه رشد و توسعه نوگرایی را در همین بخش پایانی برمی‌شمارد، آنجا که بیم و ترس فاوست را بیان می‌کند.

هنگامی که در شامگاه صدای ناقوس به صدا درمی‌آید، فاوست آشفته می‌شود و می‌گوید: "این زنگ لعنتی، آشفته‌ام می‌سازد و من از خشم به لرزه می‌افتم. زمین‌هایم در برابر چشمانم تا بیکران گسترده است، ولی آنجا پشت سرم، آن دو می‌آیند و مرا به سخره می‌گیرند. صدایی مزاحم در گوشم تکرار می‌شود که ثروت بیکرانم در حد کمال نیست" (گوته، ۱۳۷۶، ۲۷۵).

صنعت، آبادی‌های پر رونق، شهرهای کوچک و بزرگ جدید. همه اینها در نتیجه خواست و اراده معطوف به قدرت می‌بایست در دل برهوتی ایجاد شوند که تا آن زمان انسان هرگز جرأت زیست در آنها نداشته است.

به این ترتیب کار با سرعتی دیوانه‌وار آغاز می‌شود. راوی داستان چنین می‌گوید: "هر روز بی‌جهت توفان به پا می‌کردند، بیل و کلنگ و ضربه‌های بی‌امان. آنجا که شبانه شعله‌ها می‌درخشیدند، سدی ایستاده بود در سپیده‌دمان. و آنجا که مشعل‌ها رو به سوی دریا داشت، ناگاه از دل خاک آبراهی می‌آمد پدید". (گوته، ۱۳۷۶، ۲۷۴)

در طرح گوته این سرعت سرسام‌آور و معجزه‌دار، خبر از تولد شکل جدیدی از تقسیم‌کار اجتماعی را می‌دهد. این شکل جدید که با سازماندهی منظم و فشرده و ابتکاری نیروی کار به‌عنوان عامل اصلی همراه است، باعث می‌شود تا فاصله میان برنامه و طرح تا اجرا بسیار کم‌گردد و برای ناظرین همچون یک معجزه جلوه کند. فاوست از استادکاران و ناظرین خویش می‌خواهد تا به هر وسیله ممکن انبوهی از نیروی کار را گرد آورده و به هر وسیله ممکن از آنها کار بکشند (گوته، ۱۳۷۶، ۲۹۲).

او در مقام مدیر پروژه خطاب به کارگران می‌گوید: "ای خادم‌مان من، تک‌تک‌تان از جا برخیزید، ابزارهایتان را برگزید، این بیل و آن هم کلنگ‌تان. آنچه ترسیم گشته، فوراً باید پیاده شود. باشد که طرح من با چشمانی شاد نظاره گردد". (گوته، ۱۳۷۶، ۷۹)

در اینجا جاست که به یکباره شهرسازی همراه با حاکمیت بولدوزر و دست‌اندازی‌های وسیع در طبیعت در طرح‌های مختلف شهری تداعی می‌گردد.

مردمی که به عنوان نیروی کار در این سرزمین جدید مشغول شده‌اند و به اندازه خود فاوست نوگرا می‌شوند، اجتماعی جدید تشکیل داده‌اند، اجتماعی که از تعامل سازنده جمعی تغذیه می‌کند و هر فردی را قادر می‌کند تا یک فاوست باشد. این جمع که فاوست از هم‌داستانی و قدم‌زدن با آنها برخلاف معاشرت با مردمان سرزمین پدری خود بسیار لذت می‌برد، مشتاق‌اند تا روحیه و اراده جمعی خود را علیه هر گونه مانع به‌کار گیرند و مطمئن هستند که پیروز خواهند بود. پرسه‌زدن در شهر و مردمانی نوگرا که حاشیه‌خایان‌ها و بولوارها و مکان‌های تجاری شهرهای امروزی را در فضاهای نو مصرفی و مصرف‌نوگرا آکنده‌اند، سازندگان این شهر جدید هستند.

تلاش احساسی فاوست برای تحول نفس، او را تا به اینجا پیش آورده که به شکل جدیدی از رشد تحقق ببخشد یعنی رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی. در اینجا جاست که شخصیت مشهور عصر ما، یعنی همان چهره وهم‌آلود و مبهمی که خلاق‌ترین و مخرب‌ترین توان‌های بالقوه زندگی نوگرا را به فعلیت می‌رساند، معرفی می‌گردد. او کسی نیست جز "توسعه‌گر و سازنده". در این فرآیند رشد و توسعه است که مرحله جدیدی از رشد

بدین سان، من به میلیون ها تن مردم امکان می دهم که اگر نه تنها در فراوانی، در آزادی زندگی کنند. آری، من به این حقیقت یقین دارم و آن والاترین سخن عقل است: تنها کسی سزاوار زندگی در آزادی است که پیوسته، هر بامداد، هم این و هم آن را در تصرف آرد. بدین سان، اگر چه در محاصره خطرهایند، کودکان و مردان و پیران، همیشه در کار خواهند بود و دگرگونی روزها را خواهند دید. دوست دارم این مردم انبوه را، آزاد در سرزمینی آزاد، نظاره کنم و در دامنش غوطه ور شوم! آنگاه است که خواهم توانست به این لحظه درگذر بگویم: درنگ کن، بایست، تو بس زیبایی! چنین است که رد پای عمر من میرا هرگز و هرگز نخواهد توانست در گور گم شود. با احساسی که از پیش درباره خوشبختی بی اندازه ام دارم، اکنون از این لحظه پرشکوه لذت می برم. در این لحظه فاوست به پشت می افتد و ساعت از حرکت می ایستد. خواست فاوست در آخرین لحظات این است که این حرکت رشد و توسعه ادامه داشته و به این واسطه او مداوم باشد. آنچه هست، جستجویی است پیوسته در پی دل بستگی های نو، و ... نو، که هیچگاه به اندازه کافی منتظر نمی ماند تا هیات واقعی یا اهداف غایی آن ها را دریابیم و این پایان زندگی فاوست و هم تیان او در زمین است (Bell, 1968, 174).

با تکیه بر مطالب ذکر شده تا اینجا، می توان تحول تدریجی معنوی و سیر مراحل مختلف این تغییر را در شکل گیری الگوی برنامه ریزی شهری و منطقه ای تحت عنوان الگوی فاوستی به صورت زیر نشان داد:

اولین جنایت آگاهانه فاوست شکل می گیرد و او به عوامل خویش دستور می دهد که "بروید و دست به سرشان کنید". (گوته، ۱۳۷۶، ۲۸۰) پشیمانی فاوست نیز - که در بیان گوته امری ظاهری است - و دوری جستن او از عاملین جنایت، فایده ای ندارد. او در آخرین لحظات می گوید: "دستور زود داده شد، بیش از اندازه هم زود به اجرا درآمد" (گوته، ۱۳۷۶، ۲۸۵). تراژدی مکرر توسعه و توسعه گر با حضور چهار شیخ که هر یک حامل احتیاج و فقر، گناه، بینوایی و نگرانی هستند تعریف می شود. هر یک از این چهار نماد، به نحوی مشخصات انسان نوگرا را در اوج توسعه گری برمی شمارند: احتیاج به مانند سایه ای همراه اوست و گناه که هر جا احتیاج باشد حضور دارد و بینوایی که دنباله رو سرنوشت آن دو است و نگرانی که در همه لحظات به صورت شکنجه همراه او است (گوته، ۱۳۷۶، ۳۸۶). در نهایت با ذکر این عبارت که "آدمی در سراسر زندگی اش کور است" فاوست را نیز کور می یابیم.

در عین حال، فاوست از امر توسعه و رشد غافل نمی ماند. در آخرین لحظات، کورمال به دنبال مباشر خود یعنی مفیستوفلس می گردد و از او می خواهد تا آخرین آرزوی او را جامه عمل بپوشاند.

جملاتی که در این قسمت از فاوست می شنویم به یقین ما را با خیل عظیمی از نوپردازان امر توسعه شهری و منطقه ای مواجه می سازد که انگار کور شده اند و با اصرار هر چه تمام قصد دارند تا به مردم امکان دهند تا در رفاه و آزادی مستقر شوند و زندگی کنند. آنجا که می گوید: (گوته، ۱۳۷۶، ۲۹۳)

تا آن کوه های دور دست، مردابی گسترده است که زمین های از آب گرفته را آلوده می کند. خشکاندن همه این باتلاق های گنبدیده، آخرین و مهم ترین کار خواهد بود.

سیر تحول معنایی در الگوی فاوستی توسعه

مرحله یکم - رویایی	تحول درونی در الگوی فاوستی توسعه - وجه معنوی و فرهنگی نوآوری
<ul style="list-style-type: none"> - رویایی تغذیه کننده و مبنای حیات فرهنگی نوآوری در طول دوران است. هر چه غنای این رویایی بیشتر باشد، حیات نوآوری پررنگ تر و همراه با ثمرات بیشتری خواهد بود. - زمان رویایی انسان نو، گاهی است که او از شرایط موجود خسته شده است و این شرایط را پاسخگوی خواسته های خود نمی بیند و به دنبال تغییرات اساسی در شرایط موجود است. - تخیل انسان نو، مبتنی بر به چنگ آوردن تمامی امکانات و دست اندازی در تمام جهان پیرامون وی است. همه چیز باید تحت فرمان و اراده و خواسته او باشند و هیچ گونه قدرت برتری پذیرفتنی نیست. - رویایی، حرکتی پویا دارد و توقف در آن راه ندارد و دم به دم طرحی نو در می اندازد. - رویایی انسان نو برای شکل گرفتن و ساخته شدن در واقعیت، راهی جز تخریب ندارد. 	
مرحله دوم - شینگی	
<ul style="list-style-type: none"> - عاشق شدن، تغییرات رو به بهبودی در زندگی ایجاد می کند و باعث نشاط و جذابیت بیشتر موضوعات می گردد. - عشق، عامل ایجاد اعتماد به نفس است. - انسان نوگرا به چگونگی زیست و حیات سایر مردمان علاقمند و حساس می شود. - تقابل و تضاد امیال و احساسات نو با فرهنگ حاکم بر جهان سنتی، از نتایج عاشق شدن است. - از راه عشق ورزی است که همگان می آموزند چگونه متجدد شوند و این باعث تزاخم می گردد. تزاخم یعنی همگان در مرحله اول تحول را آغاز می کنند، منتهی عجله بسیار آنها در طی این دوره باعث می گردد که بروزی ناقص و بیمارگونه از تجدد آنان مشاهده گردد. 	

- اوج تحول درونی نفس و سیراب شدن آن، به تحول برون از نفس یعنی رشد و توسعه می‌انجامد.
- رشد و توسعه ناشی از این سیر، به معنای تخریب و سازندگی در یک چرخه مکرر است.
- دامنه این تحول، از حیات شخصی به جامعه عمومی و عرصه کار و مدیریت کشیده می‌شود و فعالیت‌های وسیع و عظیم ساخت و ساز در دامنه طبیعت را مد نظر قرار می‌دهد که گستره‌های در وسعت جهان را شامل می‌شود.
- استیلای انسان بر طبیعت و در اختیار گرفتن قدرت‌های افسانه‌ای آن، از اهداف این رشد و توسعه است.
- توان این توسعه‌گری باید در حدی باشد که بتواند در برهوت برای توسعه‌گر و هموعان او زیست‌گاه ایجاد کند.
- سرعت بالا و شگفت‌انگیز، ویژگی دیگر این مدل از رشد است.
- در نتیجه این توسعه، جامعه جدیدی ایجاد می‌گردد که همراهی با آن در دستیابی به موفقیت‌های برتر غنیمت شمرده می‌شود، تغییر دایمی که ذات توسعه است، چهره‌ها و شخصیت‌های درگیر را نیز به تغییر وا می‌دارد.
- توسعه‌گر در نتیجه مراحل تحول، در این مرحله به سطحی از قدرت سازماندهی و مدیریت می‌رسد که از انبوه دیگران در یک تقسیم کار اجتماعی جدید کار می‌خواهد و به اهداف خود دست می‌یابد.
- این مرحله، آرمان اقتصادی و اجتماعی نوآوری را تشکیل می‌دهد و با توجه به ویژگی‌هایش باعث جهانی شدن آرمان فرهنگی نوآوری می‌گردد.
- رشد و توسعه، در عمل، آنچه را که متعلق به گذشته باشد، نابود می‌کند و از سر راه توسعه‌گر برای دستیابی به تخیلی نو برمی‌دارد.
- رشد و توسعه، در دل خود تخریب و انحطاط را به همراه دارد. سرعت سرسام‌آور در ایده‌نوسازی، امکان تثبیت موقعیت را از بین می‌برد و باعث ختم تراژیک هر مدل از رشد می‌شود. عوامل این تخریب و انحطاط، همراهی چهار عامل احتیاج، فقر، بینوایی و نگرانی در مرحله سوم است.
- عاقبت توسعه‌گر، کوری نمادین او - یعنی نادیدن حقایق و واقعیت‌ها - و لجاجت او در ادامه شیوه و روش خود است.
- توسعه‌گر، نشان خود را بر پیشانی آنچه رخ می‌دهد، می‌زند و به این وسیله تمایل دارد نامش جاودانه بماند.

نتیجه‌گیری

- نوآوری (مدرنیته) دو وجه دارد. یکی آرمان فرهنگی که اساس و ماهیت آن را تشکیل می‌دهد و دیگری آرمان اقتصادی و اجتماعی. وجه اول، حیات بخش و صورت‌دهنده وجه دوم است. وجه اول، نوگرایی (مدرنیسم) را تولید می‌کند و وجه دوم، نوپردازی (مدرنیزاسیون) را. انسان مدرن در طی سیر تحولی معین به این دو وجه شکل می‌بخشد. در حقیقت، نوآوری باعث تحول درون و برون از نفس در او می‌گردد.
- در این سیر تحول، مراحل اول و دوم حیات معنوی نوآوری را تضمین می‌کند و هر چه کامل‌تر صورت گرفته باشد باید منتظر تحول برون از نفس شگرف تری باشیم.
- بدون تحول در مرحله اول و دوم از مقصد رشد و توسعه و آینده آن نمی‌توان سخن گفت.
- با این اوصاف، فاوست‌گونه که تجلی بارز سلوک معنوی نو به شمار می‌آید، با تحول نفس و دگرگون ساختن زندگی مادی، به نهایت خود و نیز به خاتمه ای غم‌انگیز منتهی می‌گردد. این سیر تحول نفس در قالب مراحل سه‌گانه، مختص به دوره زمانی خاص یا مکان خاص یا قشر خاصی از افراد نیست. تمام روزگاری که در آن انقطاع از گذشته و سنت رخ داده و تمام اهل روزگار، درگیر و دچار این سیر و سلوک معنوی بوده و هستند. اقدامات صورت گرفته در عرصه شهرگرایی و شهرسازی در این سال‌ها که ناشی از سیر تکامل یا ناقص در سه مرحله یاد شده است قابل جمع بندی به شکل زیر است:

شهرسازی بر مبنای الگوی فاوستی

<p>- تخیلات غنی نوگرایانه نزد اندیشمندان، عامل غنا و تنوع نوپردازی‌های شهری پی در پی گردیده است. هر چه آرمان ذهنی این تخیلات غنی‌تر باشد، شهر ساخته شده مبتنی بر آن، واجد شرایط مطلوب‌تر برای تحقق رویاهای نوتر می‌شود.</p> <p>- اشکالات و ناکارایی طرح‌های شهری در هر مقطع و مسأله‌دار شدن کالبد و ماهیت شهرها، عامل پیدایش تخیلات جدید نوگرایانه شهری است.</p> <p>- شهر در طلب رسیدن به وضعیت مطلوب‌تر و آرمانی‌تر و ایجاد محیطی در خور زیست‌پذیرای تخیلات نوگرایانه است.</p> <p>- روند پی در پی تخیلات نوگرایانه، حرکتی پویا دارد و نوآوری شهری، نو به نو شدن لحظه به لحظه را طلب می‌کند.</p> <p>- تخیلات نوگرایانه در شهر، مبتنی بر تخریب آنچه از نوپردازی‌های قبلی در شهر موجود است، شکل می‌گیرد.</p> <p>- فضاهای عمومی شهری، جایی است که خاطرات و خیال‌های جمعی در آن‌ها تقویت می‌شود.</p> <p>- تخیلات نوگرایانه، شکل‌دهنده رفتارهای شهری می‌گردد.</p> <p>- تخیلات نوگرایانه، طرح‌های کوتاه مدت، میان مدت و درازمدت توسعه شهری و منطقه‌ای را تولید می‌کند.</p> <p>- به این ترتیب، سخن از فضایی بی‌شکل در لا به لای فرم‌ها مطرح می‌شود، فضایی که جریان دارد و همه چیز را به هم می‌ریزد.</p>	<p>● نهضت آرمان شهرگرایی</p> <p>● ظهور و افول نسل‌های مختلف فکری شهرسازی</p>	<p>مرحله یکم - تخیلات نوگرایانه شهری و شهرسازی</p>
<p>- مطلع تمام تخیلات نوگرایانه در باب شهر سروده شده، اهمیت شرایط بهتر حیات برای نوع بشر از یک سو و از سوی دیگر عشق به آب و خاک سرزمین است. این که شهری در خور ستایش و توجه داشته باشیم، شهری که از همه نظر نمونه باشد و در کانون توجه همگان قرار گیرد در اثر عشقی چنین مقدس است که طرح‌های شهری این اعتماد به نفس را پیدا می‌کند تا با هر شرایط و به هر قیمتی در کالبد شهر دست‌اندازی کنند، حتی با شهرسازی ساطوری و بولدوزری، انجام چنین طرح‌های جسورانه‌ای که ساختار یک شهر و منطقه را به هم می‌ریزد، تنها با اعتماد ناشی از عشق میسر است.</p> <p>- بخش سنتی شهر، بخش کهن و بافت‌های قدیمی که نشان‌دهنده شرایط فعلی حیات شهری به شمار می‌روند و مورد توجه شهرسازان قرار گرفته‌اند. ابتدا تحت عناوین بهبود شرایط، دچار تغییرات اساسی در ساختار و کالبدی گردند و سپس چون ماهیتاً توانایی پاسخگویی به تخیلات را ندارند، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و به بافت‌های مسأله‌دار شهری تبدیل می‌شوند.</p> <p>- رشد و گسترش شهر در پهنه زمین خارج از محدوده مرکزی قدیمی</p> <p>- تولد اقشار مختلف شهری و حتی اشباح شهری (حاشیه‌نشین‌ها، نیروهای زیرزمینی و ...)</p> <p>- رشد پدیده مهاجرت در سطوح مختلف</p> <p>- شهر نوگرا به مثابه رسانه‌ای می‌گردد که در آن حیات شخصی و سیاسی در هم می‌آمیزد و یکی می‌شود و معاشقه شهری شکل می‌گیرد. یعنی رفتاری که شهرنشین با شهر خود ابراز می‌کند، همه چیز را ویران کرده، شهر نوینی طلب می‌کند.^۶</p> <p>- شهر متجدد به نیروهای اساسی زندگی جدید توجه نشان می‌دهد، نیروی بورژوازی شهری، نیروی کارگری شهری، نیروی جوانان در شهر، نیروی زنان در شهر، حاشیه‌نشین شهری، نیروهای زیرزمینی شهری</p> <p>- انسان‌های کوچک در خیابان‌های شهر با یکدیگر هزارپای لژی را تولید می‌کنند که هر فرد دیگری هم به آن پیوندند، با آن همراه می‌شود و از نظارت و کنترل حکومت شهری خارج می‌شوند و حاکمیت شهری را پی می‌ریزند.</p>	<p>● انسان‌گرایی در وجوه مختلف سرلوحه طرح‌های شهری قرار می‌گیرد</p> <p>● شهر خواستی می‌شود و می‌توان به آن عشق ورزید</p>	<p>مرحله دوم - شهر هم معشوقه است و هم عاشق و شهرساز صاحب اعتماد به نفس برای معاشقه</p>
<p>- شهر و منطقه، میدان بروز و ظهور خلاقیت‌های توسعه‌گراست.</p> <p>- برنامه‌های توسعه همه جانبه، در سطح شهر و منطقه و سطوح ملی و بین‌المللی طراحی و اجرا می‌گردد.</p> <p>- برای اجرای طرح‌های سازندگی جدید و نو، تخریب گذشته، قدم اول است، اعم از تخریب مبانی طرح‌ها و برنامه‌های فنی و حتی تخریب آثار به جای مانده از این برنامه‌ها</p> <p>- گستره نامحدود و جهانی طرح‌های توسعه و نیز همسانی این طرح‌ها، از دیگر مشخصات این مرحله است.</p> <p>- تمامی طراحان و برنامه‌ریزان شهری قصد دارند مهر نشان خود را بر پیشانی شهر بزنند، لیکن سرعت سرسام‌آور تغییرات، امکان بقای این نشان را برای مدت طولانی، غیرممکن و یا محدود ساخته است.</p> <p>- شکل‌های جدید و پی در پی از طرح‌های توسعه شهری، باعث بروز نوپردازی‌های شهری بسیاری گردیده است. باغ شهرها، حومه شهرها، بولوارهای شهری، بزرگراه‌های شهری، شهر هندسی، شهر ارتفاع، شهر سالم، شهر سبز، شهر مصرفی و ... از این دست به شمار می‌روند.</p> <p>- هر یک از انواع نوپردازی‌های شهری و منطقه‌ای که در پی ایجاد تغییرات مورد نظر در ساختار و کالبد شهر بوده، همراه با خود به تقویت آرمان ذهنی مدرنیته پرداخته که ظهور نسلی نو در شهر را به دنبال داشته که خواست این نسل، پرداختن به طرحی دیگر و نوتر بوده و این مصداق تحول برون از نفس در شهر است. این خواست جدید باعث تخریب ساخته‌های قبلی و پی‌افکندن قبلی و پی‌افکندن طرحی دیگر شده و می‌شود. طبیعت و هر آنچه در آن است، باید تحت تسلط طرح‌های شهری و در خدمت آنها درآید.</p> <p>- بروز سایه‌های سیاه و هولناک ناشی از خیال‌های تابناک نوگرایانه</p> <p>- نوع جدیدی از تقسیم کار اجتماعی و تکثیر و رشد مقام‌ها و نهادهای بزرگ برای سازماندهی امر توسعه و دستیابی به منابع بیشتر با تبعات گاه فاجعه آمیز^۷</p>	<p>● تولد شهرنشینان نوگرا تر از پیش در پی انجام طرح‌های توسعه به منزله سبقت آرمان ذهنی مدرنیته بر آرمان اقتصادی آن در شهر</p>	<p>مرحله سوم - شهرسازی نوگرا و برنامه‌ریزی منطقه‌ای و ملی و بین‌المللی</p>

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ به طور نمونه فاوست نامه در سال ۱۵۸۷ به قلم یوهان اسپیس - تاریخچه تراژیک دکتر فاستوس ۱۵۸۸ اثر کریستوفر مارلو - حضور شخصیت فاوست در قالب همه رسانه های شناخته شده اعم از اپرا - خیمه شب بازی - کتاب های کمدی - یا اشعار و حتی تراژدی های کلامی و فلسفی. با این حال روایت گوته از فاوست به لحاظ غنا و عمق چشم انداز تاریخی، تخیل اخلاقی، هوش سیاسی و بصیرت و تحلیلی متین همه روایات دیگر را پشت سر می گذارد.
- ۲ در بررسی مدرنیته، بسیاری را نظر بر این است که ماهیت مدرنیته در سوپرکتیویته خلاصه می شود. مراد از سوپرکتیویته آن است که انسان (سوژه) با قرار گرفتن در مرکز عالم آنچه در هستی وجود دارد را تحت عنوان موضوع قابل شناسایی درخور تفکر (ابژه) برای خود قرار می دهد. (پازوکی، ۱۳۷۹)
- ۳ از جمله این افراد می توان به مارشال برمن و نیز دانیل بل اشاره کرد.
- ۴ مراد "مثل افلاطون" است.
- ۵ در روایت گوته، مظهر این عشق در آغاز، همان رابطه و زندگی عشقی است، عرصه ای که فاوست برای نخستین بار زیستن و عمل کردن را می آموزد. در این بخش، گرچن یعنی معشوقه فاوست، نماد معصومیت کودکانه، سادگی شهرستانی و فروتنی مذهبی است که این رابطه و تحلیل مرحله دوم را در همان جهان سنتی منزوی و بسته و عمیقاً مذهبی شکل می دهد.
- ۶ نمونه این موارد در طول دوران اخیر در سطح جهان بسیار زیاد بوده است. مثلاً قربانی شدن صدها هزار نفر کارگر در نخستین طرح نمایشی استالین برای توسعه آبراه دریای بسپید در سال های ۲۲-۱۹۳۱ و یا میلیون ها دهقان که در فاصله سال های ۲۴-۱۹۳۲ به عنوان مانع بر سر راه برنامه دولت جهت اشتراکی کردن زمین در شوروی قتل عام شدند و یا قتل عام شگفت انگیز مردم توسط خمرهای سرخ در کامبوج.
- ۷ حوادث سال های اخیر در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس از نمونه های بارز این ادعا است.

فهرست منابع:

- برمن، مارشال (۱۳۷۹)، "تجربه مدرنیته"، ترجمه مراد فرهادپور، نشر طرح نو، تهران.
- پازوکی، شهرام (۱۳۷۹)، "دکارت و مدرنیته"، فصلنامه فلسفه، دوره جدید، سال اول، گروه فلسفه دانشگاه تهران، صفحات ۷۱-۷۶.
- بل، دانیل (۱۳۸۰)، "دین و فرهنگ در جامعه پسا صنعتی"، ترجمه مهسا کرم پور، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۸، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، صفحات ۱۷۴-۱۸۰.
- گوته، یوهان ولفگانگ (۱۳۷۶)، "فاوست"، ترجمه ا. به آذین، نشر نیلوفر، تهران.
- مدنی پور، علی (۱۳۷۹)، "طراحی فضای شهری، نگرشی بر فرآیند اجتماعی و مکانی"، ترجمه فرهاد مرتضایی، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، تهران.
- Doniel Bel (1968), "The Cultural Contradiction Of Capitalism", Basic Books, Inc., New York.
- George Lukacs (1968), "Goethe And His Age", Merlin Press.